



### نادعلی عاشوری تلوکی

شاید با مشاهده عنوان فوق این سؤال در ذهن خلجیان کند که مقایسه میان میزان که یک دوره کامل تفسیر قرآن است، با البیان که پس از ذکر مقدماتی از علوم قرآن، در تفسیر سوره حمد متوقف مانده چگونه میسر است و چه معنایی دارد؟ در پاسخ باید گفت: نگارنده ضمن آگاهی از این امر، عنوان مذکور را از این رو انتخاب کرده است که در پرتو آن بتواند به مقایسه اجمالی پاره‌ای از پژوهش‌های قرآنی این دو اثر ارزشمند بپردازد. بنابراین هدف اصلی از چنین مقایسه‌ای، قیاسی همه جانبه نیست تا امکان پذیر نبودن آن بدیهی باشد، بلکه مراد، مقایسه دو دیدگاه در علوم قرآنی است که در این دو تفسیر ارزشمند آمده است.

پژوهش‌های علوم قرآنی میزان در سرتاسر مجلدات بیست گانه این اثر گران سنگ، و به هنگام تفسیر آیات آمده است؛ در حالی که مباحث علوم قرآنی البیان در همان جلد اول و به عنوان مقدمه تفسیر مطرح شده است. بنابراین می‌توان این دو تفسیر را از این نظر با هم مقایسه کرد.

پیش از آغاز بحث، به عنوان مقدمه باید گفت: اگر چه آن گونه که خواست مؤلف فقید البیان بود، ایشان موفق به تدریس و نگارش یک دوره کامل تفسیر قرآن نشد، و فضای حاکم بر محیط علمی آن سامان، امکان چنین اقدامی را از وی سلب کرد؛<sup>۱</sup> اما بی تردید آنچه که به عنوان مقدمه تفسیر قرآن از ایشان برجای مانده بیانگر ژرف اندیشی، روشن بینی، قوت استدلال و توان

بالای آن فقید سعید در علوم مختلف قرآنی و مسایل کلی مربوط به قرآن است .

از سوی دیگر در همان ایامی که ایشان با توجه به مسؤلیت سنگین مرجعیت ، آن هم در فضای خفقان آور و رعب‌انگیز عراق ، و فضای نسبتاً نامساعد موجود در حوزه آن دیار که نگارش تفسیر را در شأن مرجع تقلید نمی‌دید ، در حوزه‌ای دیگر ، بزرگ‌مرد وارسته دیگری اقدام به تدریس و تألیف اثر گران قدری در تفسیر قرآن کرد که به حق حلقه واسط میان تبیان شیخ طوسی و مجمع‌البیان مرحوم طبرسی لقب گرفت ؛ و به تعبیر شهید بزرگوار استاد مطهری ، تفسیری نوشت که :

یکی از بهترین تفاسیری است که برای قرآن مجید نوشته شده است. [حتی می‌توان ادعا کرد]

که بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است. ۲

آری ، استاد علامه طباطبایی - که ایشان نیز در نگارش تفسیر همانند فلسفه با مخالفت‌ها و مشکلاتی مواجه بود - توفیق آن را یافت که در حوزه مقدس قم ، تألیف بسیار ارزشمندی در تفسیر قرآن از خود به یادگار گذارد ، که با شیوه نوین و ابتکاری تفسیر قرآن به قرآن - که به تصریح خود آن را از بیانات نبوی ﷺ و سخنان اهل بیت علیهم‌السلام وام گرفت - اثری بس گران قدر به نام میزان پدید آورد که نه تنها در دنیای شیعه ، بلکه در جهان تسنن نیز جایگاهی ویژه پیدا کرد . اگرچه این دو تفسیر در دو نقطه مختلف جغرافیایی به نگارش درآمدند ، یکی در حوزه هزار ساله نجف اشرف و دیگری در عش آل محمد ﷺ یعنی حوزه مقدس قم ؛ اما صرف نظر از تقارن زمانی که در جای خود قابل تأمل است ، از بسیاری جهات دیگر نیز شباهت‌های آشکار و غیر قابل انکاری با هم دارند که از نظر بررسی تاریخ تفسیر شیعه در قرن پانزدهم هجری نیز قابل بررسی جدی است .

اینکه از دو پایگاه علمی شیعه در دو منطقه مجزای جغرافیایی ، یک سبک خاص از تفسیر قرآن ، و یک نگرش ویژه به علوم قرآنی ، به جامعه مسلمان عرضه می‌شود جای تأمل و ژرفکاوی است . ۳ به خصوص از این نظر که این دیدگاه خاص تا چه حد در محافل دانشگاهی و مجامع حوزوی تأثیرگذار بوده است و تقریباً تمامی پژوهش‌های قرآنی معاصر را تحت الشعاع قرار داده است که هنوز آثار و نتایج آن را در میان قرآن‌پژوهان شیعه و اندیشمندان مسلمان به وضوح می‌توان مشاهده کرد . کم‌تر پژوهش قرآنی سالیان اخیر را می‌توان نشان داد که تحت تأثیر مستقیم یا غیر مستقیم اندیشه‌های این دو بزرگوار و تفاسیر گران قدرشان نباشد .

بنابراین بررسی مقایسه‌ای دیدگاه‌های مطرح شده در این دو تفسیر - که خود مجالی گسترده‌تر و در حد یک رساله فوق لیسانس یا بالاتر نیاز دارد - علاوه بر روشن نمودن ابعاد قرآنی این

بزرگواران، از نظر بررسی های قرآنی و تاریخ تفسیر نیز می تواند حایز اهمیت فراوان باشد که امید است طلاب جوان و دانشجویان علاقه مند، بدان اهتمام ورزند. آنچه در این فرصت عرضه خواهد شد مقایسه بسیار مختصری است در این زمینه، و بیان نقاط مشترک و مباحث مشابه، و احياناً اشاره به اختلاف نظر در پاره ای موارد.

در آغاز، وجوه مشترک را به اجمال بر می شمیریم، و در پایان تنها به یک مورد روشن از موارد اختلاف نظر اشاره می کنیم:

### الف - عشق به قرآن

اگر فرض شود تخصص در هر یک از علوم به هیچ زمینه قبلی و میل و اشتیاق ذاتی ارتباطی ندارد. که صد البته نمی تواند بدون ارتباط هم باشد. در این حقیقت نباید کم ترین تردید روا داشت که روی آوردن به قرآن و تفسیر، و اهتمام ویژه داشتن در فهم کلام خداوند، و سپس شرح و توضیح آن، جز با ارادتی دیرینه و علاقه ای ذاتی که به دوران طفولیت برگردد میسر نخواهد بود. نباید چنین پنداشت آنان که در وادی تفسیر قرآن گام نهادند، و اثر ماندگاری از خود به یادگار گذاشتند، در یک دوره ای از عمر و شاید از سر تفتن به کار تفسیر پرداختند و موفق هم شدند. اگر این تصور در پاره ای موارد مصادیقی هم داشته باشد، به طور قطع درباره تفاسیر موفق، ماندگار و تأثیرگذار مصداق پیدا نخواهد کرد.

بدیهی است همان گونه که از جامعه و محیط غیرمسلمان، که از حقایق و معارف قرآن به دور است، نمی توان توقع داشت که در زمینه معارف قرآنی، آثاری بدیع و جاودانه عرضه کند، در میان مسلمانان نیز آنجا که عشق به قرآن و شوق به فهم سخن خداوند به عنوان یک ارزش برجسته و شاخص در تعلیم و تربیت فردی و اجتماعی و خانوادگی مطرح باشد، نتایج و ثمرات پرخیر و برکت آن در صحنه جامعه به صورت آثار مکتوب و غیر مکتوب هویدا خواهد شد. هر اندازه که این علاقه، ریشه در دوران طفولیت داشته باشد، نتایج آن در وقت میوه دادن ژرف تر و پرثمرتر خواهد بود، البته نمی خواهیم بگوییم هر کس که در کودکی با قرآن مأنوس باشد، به طور حتم و قطع در بزرگی بر همان اشتیاق باقی خواهد ماند؛ اما این را می توان ادعا کرد آنان که در بزرگی آثار ارزشمند قرآنی از خود به یادگار گذاشتند مسلماً از کودکی، عشق به قرآن و فهم دقایق آن را داشته اند. چنانکه از زبان مؤلف الیابان در این زمینه می خوانیم:

من از دوران طفولیت به تلاوت قرآن اشتیاق داشتم و برای به دست آوردن حقایق و مفاهیم آن،

و در راه آشنایی با اهداف و مقاصدش سخت می کوشیدم، و هر وقت یکی از رموز و اسرار قرآن را



کشف می نمودم و یا مشکلی از مشکلات آن را حل می کردم، این علاقه و اشتیاق در من بیشتر و عمیق تر می گردید. ۴

نتیجه این عشق و علاقه دوران کودکی این شد که به تدریج به کتب تفسیر مراجعه کرده آنها را عمیقاً بررسی کنند و سرانجام تصمیم به نگارش یک دوره کامل تفسیر قرآن بگیرند. ایشان خود در این باره می نویسد:

همان عشق و علاقه سبب گردید که به کتب تفسیر مراجعه کرده آنها را عمیقاً بررسی کنم. و بر خود لازم دانستم کتابی در تفسیر قرآن بنویسم که نکات و مزایای لازم تفسیر را دارا باشد. و از خداوند بزرگ مسألت دارم که مرا به این آرمان عالی و مقدس نایل گرداند، و به این آرزوی بزرگم جامعه عمل بپوشاند. ۵

اگرچه با کمال تأسف این آرمان عالی و مقدس هرگز جامعه عمل به خود نپوشید، ولی باید خدا را شاکر بود که در همین مقدمات برجای مانده، پاره ای معارف و علوم قرآنی نهفته است که در جای خود دارای ارزش و اعتبار فراوان است.

اما از آنجا که مرحوم علامه طباطبایی هیچ تمایل نداشت که درباره خود چیزی بگوید یا بنویسد؛ متأسفانه در این زمینه، نکته قابل ذکری از آن روح بلند عرفانی و جان پاک روحانی برجای نمانده است، جز اشارتی گذرا مبنی بر اینکه از آغاز تحصیل، قرآن کریم، قبل از هر کتاب دیگری، یکی از مهم ترین اشتغالات تحصیلی ایشان بوده است. ۶ بنابراین بهتر آن است که در این باره از بیان یکی از شاگردان ایشان کمک بگیریم که می نویسد:

یکی از آنان [که بهترین تفسیر را نوشته و این مسیر را به آخر رسانده است] مرحوم اسقادی علامه سید محمدحسین طباطبایی قدس الله نفسه الزکیه است که از دیرباز در خدمت قرآن کریم بوده و به اندازه خود با کلام الهی مأنویس شد و سخن خدا با گوشت و خون او آمیخته شد. لذا در تمام رویدادهای تلخ و شیرین با قرآن بود و از او الهام می گرفت و حوادث واقعه در جهان علم را با استنباط از معارف عمیق قرآن حل می کرد. ۷

آری این شوق و اشتیاق دیرینه است که وقتی به حوزه مقدس قم آمد و تدریس فقه و اصول را آغاز کرد، بلافاصله متوجه نیاز جامعه اسلامی به قرآن و معارف عمیق آن شد و علی رغم اینکه می توانست با تدریس خارج فقه و اصول، زمینه مرجعیت خویش را فراهم سازد، مهم ترین وظیفه خود را تفسیر قرآن و اشاعه فرهنگ قرآنی تشخیص داد؛ و در این زمینه با الطاف الهی توانست همه مشکلات را پشت سر گذاشته، یک دوره کامل تفسیر قرآن بنویسد. یکی از شاگردان ایشان در این باره می نویسد:



در بدو ورود به قم، چون مجتهد بودند، درس خارج می‌دادند، و فقه و اصول تدریس می‌فرمودند. ولی بعداً برای اینکه نسبت به تدریس مسایل عقلی و تفسیری احساس ضرورت کردند، دست از تدریس فقه و اصول کشیدند و راه مرجعیت را کنار گذاشتند و به تدریس این قبیل مسایل پرداختند.<sup>۸</sup>

در تأیید این نکته مطلبی را از زبان شاگرد برجسته ایشان، استاد شهید مرتضی مطهری نقل می‌کنیم که می‌فرمایند:

یکی از فضلاء خودمان در حدود یک ماه پیش مشرف شده بود به عتبات، می‌گفت، خدمت آیت‌الله خویی (سلمه‌الله تعالی) رسیدم، به ایشان گفتم چرا شما درس تفسیری که سابقاً داشتید ترک کردید؟ (ایشان در هفت، هشت سال پیش درس تفسیری در نجف داشتند و قسمتی از آن چاپ شده) ایشان گفتند، موانع و مشکلاتی هست در درس تفسیر. گفت من به ایشان گفتم، علامه طباطبایی در قم که به این کار ادامه دادند و بیشتر وقت خودشان را صرف این کار کردند، چطور شد؟ ایشان گفتند، آقای طباطبایی، تضحیه کرده‌اند. یعنی آقای طباطبایی خودشان را قربانی کردند. از نظر شخصیت اجتماعی ساقط شدند، و راست گفتند. (سخنرانی استاد در سال ۱۴۴۱، ده گفتار/۲۲)

### ب - قرآن و تفسیر

یکی از پرسش‌های اساسی و کلیدی در فهم قرآن این است که آیا قرآن به تفسیر نیازمند است یا خیر؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا این تفسیر وظیفه معصومین علیهم‌السلام است یا غیر معصوم هم می‌تواند به تفسیر کلام خداوند پردازد؟

تردیدی نیست که عقیده به تفسیرناپذیری قرآن دیدگاهی انحرافی و کج‌اندیشانه است که به حوزه تفکر اخباری‌گری مربوط می‌شود، و خوشبختانه این دیدگاه به عنوان یک مکتب، منسوخ شد و از بین رفت. آنچه باقی مانده، عقیده به تفسیرپذیری قرآن است که هم به وسیله معصومین علیهم‌السلام انجام گرفته است، و هم سیره عملی مسلمانان در طول تاریخ، گواه این مدعاست که غیرمعصوم هم می‌تواند با مراعات قواعد تفسیر و علوم مقدماتی مورد نیاز، بدان اقدام کند. اما نباید از این حقیقت غافل شد که تفسیر غیرمعصوم، حتی در عالی‌ترین سطح هم، سخن بشری است که هرگز نمی‌توان با جزمیت و قاطعیت ادعا کرد که مراد خداوند همین بوده است و بس. مرحوم خویی ضمن اینکه به تفسیر، به عنوان یک علم می‌نگرد و آن را برای فهم بیشتر و عمیق‌تر قرآن ضروری می‌داند، و خود نیز در مسیر تفسیر کلام الهی قدم بر می‌دارد،



فهم بشری را در برابر قرآن بسیار کوچک می بیند که به ناچار باید با احتیاط بیشتری به قرآن نگریده شود. ایشان در این زمینه می نویسد:

اینجا بود که در برابر یک مطلب حیرت آور و شگفت انگیزی قرار گرفتم. در برابر عظمت قرآن و فرستنده اش، تفسیر و تفکر انسان را کوچک تر مشاهده نمودم. انسان را در برابر کبریایی و عظمت حق، هرچه هم خود را کوچک بشمارد، باز او را ناقص تر و کوچک تر از آن یافتیم. مقام قرآن در نظرم هرچه بزرگ و بزرگ تر، و این کتابها و تفاسیر در برابر آن کوچک و کوچک تر می نمود ... چگونه ممکن و متصور است که یک موجود ناقص و محدودی همچو انسان بتواند بر موجود کاملی که از طرف خدای نامتناهی و نامحدود، فرود آمده است احاطه پیدا کند و به همه نکات و دقائق آن دست یابد؟

ولی با این حال، کوشش و زحمات این علما و مفسران، شایسته هرگونه تقدیر و سپاسگزاری بوده، و در این فعالیت و جهاد علمی کاملاً مأجور خواهند بود، زیرا کتاب خدا پرتوی از نور خود را بر دل آنان افکنده، و دری از راهنمایی و هدایتش را به رویشان گشوده است، و نباید از کسی، ولو به هر مرتبه ای از دانش و بینش که برسد انتظار داشت که معانی و مفاهیم قرآن را به طور کلی و همه جانبه درک نماید. تنها اشکال و ایرادی که بر این مفسران متوجه می گردد این است که آنان به پاره ای از مباحث و علوم قرآن پرداختند، و از قسمت اعظم آن، که می تواند عظمت و واقعیت قرآن را نشان دهد غفلت ورزیده اند.<sup>۹</sup>

علامه طباطبایی هم ضمن تأکید بر تفسیر پذیری قرآن، علم تفسیر را از «قدیمی ترین اشتغالات علمی»<sup>۱۰</sup> مسلمانان می داند که از عصر نزول قرآن شروع شد. به اعتقاد ایشان شخص پیامبر ﷺ اوّل مفسر قرآن است که پاره ای آیات را برای اصحابش تفسیر فرمود. آن مرحوم - که با نگارش تفسیر المیزان عملاً به پرسش آغاز بحث، پاسخ مثبت داد - درباره علت روی آوردن به تفسیر می نویسد:

وقتی به قم آمدم مطالعه ای در وضع تحصیلی حوزه کردم و یک فکری درباره نیاز جامعه اسلامی. بین آن نیاز و آنچه موجود بود چندان تناسبی ندیدم. جامعه ما احتیاج داشت که به عنوان جامعه اسلامی، قرآن را درست بشناسد، و از گنجینه های علوم این کتاب عظیم الهی بهره برداری کند. ولی در حوزه های علمیه حتی یک درس رسمی تفسیر قرآن وجود نداشت. جامعه ما برای اینکه بتواند عقاید خودش را در مقابل عقاید دیگران عرضه کند و از آنها دفاع نماید، به قدرت استدلال عقلی احتیاج داشت. [ولی] نه از فلسفه و معقول خبری بود و نه از تفسیر قرآن و نه از سایر بخش های کتاب و سنت. بر خود لازم دیدم که یک درس فلسفه، و یک درس قرآن و

یک درس اخلاق در حوزه شروع کنم. ۱۱

با این همه، ایشان در هیچ موردی، تفسیر خویش را آخرین سخن در توضیح کلام الهی نمی‌داند؛ بلکه در پایان بیشترین مباحثی که مطرح فرموده با آوردن عبارت «و الله اعلم» و مشابه آن، شأن کلام خداوند را فراتر از درک و فهم معمول انسانها می‌داند؛ و بر این نکته تأکید می‌ورزد که مفسر هرچه بیشتر در این بحر بی‌کران غواصی کند، اعماق ناشناخته تری برایش کشف می‌شود.

### ج- روش های تفسیری

یکی دیگر از پرسش های مهم در موضوع تفسیر، شیوه ها و روش های مختلف تفسیری است. این نکته اساسی و پایه بحث «تاریخ تفسیر» را تشکیل می‌دهد و بیشترین مباحث این موضوع به آن اختصاص پیدا می‌کند.

از زمان پیدایش تفسیر، روش ها و مبانی مختلفی برای فهم کلام الهی از سوی مفسران به کار گرفته شده است. این روش ها در آغاز نقلی بوده است و هر اندازه که از عصر رسالت دور می‌شد، به مبانی عقلی بیشتر تمایل پیدا می‌کرد. به اعتقاد مؤلف البیان:

بعضی از مفسران، قرآن را تنها از نظر قواعد ادبی و از ناحیه لفظ و اعراب تفسیر نموده‌اند. بعضی دیگر قرآن را با دید فلسفی مورد بررسی قرار داده‌اند، و گروه سومی نیز قرآن را با علوم جدید تفسیر نمودند. و در عین حال همه این مفسران چنین می‌پندارند که قرآن با همین دید نازل گردیده است که آنان می‌بینند. ۱۲

مرحوم علامه طباطبایی این بحث را با تفصیل بیشتری در المیزان پی گرفته است و در این باره چنین می‌فرماید:

نخست باید بگویم تفسیر که به معنای بیان معانی آیات قرآنی، و کشف مقاصد و مدالیل آن است، از قدیمی ترین اشتغالات علمی است که دانشمندان اسلامی را به خود جلب و مشغول کرده است، و تاریخ این نوع بحث که نامش تفسیر است از عصر نزول قرآن شروع شده، و این معنا از آیه «**کَمَا أَرْسَلْنَا فِیْکُمْ رَسُولًا مِنْکُمْ یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیَاتِنَا وَ یُزَکِّیکُمْ وَ یُعَلِّمُکُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ**» (بقره، ۱۵۱/۲) به خوبی استفاده می‌شود. چون می‌فرماید، همان رسولی که کتاب قرآن به او نازل شد، آن کتاب را به شما تعلیم می‌دهد.

طبقه اول از مفسران اسلام، جمعی از صحابه بودند (که البته مراد ما از صحابه غیر از



علی علیه السلام و ائمه اهل بیت علیهم السلام هستند، زیرا که درباره ایشان سخنی جداگانه داریم که به زودی از نظر خواننده می‌گذرد) مانند ابن عباس، عبدالله بن عمر، ابی بن کعب و غیر ایشان که دامن همت به کمر زده و دنبال این کار را گرفتند.

آن روز بحث از قرآن از چارچوبه جهات ادبی آیات، شأن نزول آنها، مختصری استدلال به آیات برای توضیح آیاتی دیگر و اندکی تفسیر به روایات وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب قصص، و معارف مبدأ و معاد و امثال آن تجاوز نمی‌کرد.

در مفسران طبقه دوم یعنی تابعین، چون مجاهد، قتاده، ابن ابی لیلی، شعبی، سدی، و دیگران نیز که در دو قرن اول هجرت بودند، جریان به همین منوال بود. ایشان هم چیزی به آنچه مفسران طبقه اول و صحابه در طبقه تفسیر سلوک کرده بودند، نیفزودند. تنها چیزی که به آن اضافه کردند این بود که بیشتر از گذشتگان در تفسیر خود روایت آوردند. (که متأسفانه در بین آن روایات، احادیثی بود که بهودیان جعل کرده، و در بین قصص و معارف مربوط به آغاز خلقت و چگونگی پیدایش خلقت آسمان‌ها و تکوین زمین، دریاها، بهشت شداد، خطاهای انبیا، تحریف قرآن و چیزهای دیگری از این قبیل دسیسه و داخل احادیث صحیح نمودند. هم اکنون در پاره‌ای روایات تفسیری و غیر تفسیری، از آن قبیل روایات دیده می‌شود.)

بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در عصر خلفا، فتوحات اسلامی شروع می‌شود، و مسلمانان در بلاد فتح شده با فرقه‌های مختلف و امت‌های گوناگون و علمای ادیان و مذاهب مختلف آشنا می‌شوند. این خلطه و آمیزش سبب می‌شود که بحث‌های کلامی در بین مسلمانان شایع شود.

از سوی دیگر در اواخر سلطنت امویان و اوایل عباسیان، یعنی در اواخر قرن اول هجرت، فلسفه یونان به زبان عربی ترجمه شد و در بین علمای اسلام انتشار یافت. همه جا مباحث عقلی وارد زبان‌ها و نقل مجالس علما شد.

و از سوی سوم، مقارن با انتشار بحث‌های فلسفی، مطالب عرفانی و صوفی‌گری نیز در اسلام راه یافت و جمعی از مردم به آن تمایل نشان دادند، تا به جای برهان و استدلال فقهی، حقایق و معارف دینی را از طریق مجاهده و ریاضت‌های نفسانی دریابند.

و از سوی چهارم، جمعی از مردم سطحی به همان تعبد صرف که در صدر اسلام نسبت به دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند باقی ماندند و بدون اینکه کاری به عقل و فکر خود داشته باشند، در فهم آیات قرآن به احادیث اکتفا کردند. در فهم معنای حدیث هم هیچ‌گونه مداخله‌ای ننموده، به ظاهر آنها تعبد می‌کردند. اگر هم احیاناً بحثی از قرآن مطرح می‌کردند تنها از جهات ادبی آن بود





این چهار عامل باعث شد که روش اهل علم در تفسیر قرآن کریم مختلف شود. علاوه بر این چهار عامل، عامل مهم دیگری که در این اختلاف، اثر به سزایی داشت، اختلاف مذاهب بود، که آن چنان در میان مسلمانان تفرقه افکنده بود که میان مذاهب اسلامی در هیچ جامعه‌ای کلمه واحدی نمانده بود جز دو کلمه «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» وگرنه در تمامی مسایل اسلامی اختلاف پدید آمده بود. ۱۳

ایشان پس از این توضیحات، به نقد تفصیلی روش های تفسیری مفسران گذشته و معاصر پرداخته، از جمله چنین می فرمایند:

اما آن عده که به اصطلاح، محدث، یعنی حدیث شناس بودند در فهم معانی آیات به آنچه از صحابه و تابعین روایت شده بود اکتفا کردند. حالا صحابه در تفسیر آیه چه گفته اند؟ و تابعین چه معنایی برای فلان آیه کرده اند؟ هرچه می خواهد باشد. همین که دلیل، نامش روایت است، کافی است. اما مضمون روایت چیست؟ و فلان صحابه در آن روایت چه گفته؟ مطرح نیست. هرچا هم که در تفسیر آیه روایتی نرسیده بود توقف می کردند... این عده در روشی که پیش گرفته اند به خطا رفته اند، برای اینکه با این روش که پیش گرفته اند، عقل و اندیشه را از کار انداخته اند و در حقیقت گفته اند، ما حق نداریم در فهم آیات قرآنی عقل و شعور خود را به کار بریم. تنها باید ببینیم روایت از ابن عباس و یا فلان صحابه دیگر چه معنایی نقل کرده؟ حال آنکه اولاً قرآن کریم نه تنها عقل را از اعتبار نینداخته، بلکه معقول هم نیست که آن را از اعتبار بیندازد. برای اینکه اعتبار قرآن و کلام خدا بودن آن (و حتی وجود خدا) به وسیله عقل برای ما ثابت می شود. در ثانی قرآن کریم برای کلام صحابه و تابعین و امثال ایشان حجیتی اثبات نکرده و هیچ جا نفرموده، ایها الناس هر کس صحابی رسول خدا ﷺ بود هر چه به شما گفت بپذیرید، چرا که سخن صحابی او حجت است و چطور ممکن است حجت کند با اینکه میان کلمات اصحاب اختلاف های فاحش هست؟! و اما متکلمان که اقوال گوناگونی در مذهب داشتند، همین اختلاف مسلک وادارشان کرد که در تفسیر و فهم معانی آیات قرآنی، اسیر آرای مذهبی خود باشند، و آیات را طوری معنا کنند که با آن آرا موافق باشد، و اگر آیه ای مخالف یکی از آن آرا بود تأویل کنند. آن هم طوری تأویل کنند که باز مخالف سایر آرای مذهبی شان نباشد... نام این قسم بحث تفسیری را تطبیق گذاشتن مناسب تر است، تا آن را تفسیر بخوانیم. چون وقتی ذهن آدمی مشوب و پایبند نظریه های خاصی باشد، در حقیقت عینک رنگینی در چشم دارد که قرآن را نیز به همان رنگ می بیند و می خواهد نظریه خود را بر قرآن تحمیل کرده، قرآن را با آن تطبیق دهد. پس باید آن را تطبیق نامید نه تفسیر...

اما فلاسفه، آنان نیز به همان دچار شدند که متکلمان گرفتار شدند. وقتی به بحث در پیرامون



قرآن پرداختند، سر از تطبیق و تأویل آیات مخالف با آرای مسلم شان درآوردند. مشائیان وقتی به تحقیق در قرآن پرداختند، هرچه از آیات قرآن درباره حقایق ماورای طبیعت و نیز درباره خلقت و حدوث آسمان ها و زمین و برزخ و معاد بود، همه را تأویل کردند. حتی باب تأویل را آن قدر توسعه دادند که به تأویل آیاتی که با مسلمات فلاسفه ناسازگار بود قناعت نکرده، آیاتی را هم که با فرضیاتشان ناسازگار بود تأویل نمودند...

و اما دسته دیگر فلاسفه که متصوفه هستند، به خاطر اشتغالاتشان به تفکر و سیر در باطن خلقت و اعتنائیشان به آیات انفسی، و بی توجهی شان به عالم ظاهر و آیات آفاقی، به طور کلی باب تنزیل، یعنی ظاهر قرآن را رها کرده، تنها به تأویل آن پرداختند... ۱۴

مرحوم خوئی در این زمینه برخلاف شیوه علامه طباطبائی - که به تفصیل سخن گفته - به اجمال چنین می گوید:

گروهی نیز تفسیر می نویسند ولی در کتابشان مباحث تفسیری کم تر به چشم می خورد، و عده دیگر هم قرآن را با افکار خود، یا با افکار کسانی که گفتارشان از طرف خداوند امضا نگردیده، حجیت و مدرکیت ندارد، تفسیر نموده اند. ولی هیچ یک از این تفسیرها خالی از اشکال و ایراد نمی باشد، زیرا آنچه بر مفسر لازم است این است که از آرا و عقاید شخصی خود صرف نظر کند، و تنها مفهوم آیات را بدون رنگ آمیزی با محتویات مغزی و کشش رشته تخصصی خویش، در مد نظر بگیرد، و با اشاره و طبق فرمان و راهنمایی آن، قدم بردارد. به عبارت ساده تر آیات قرآن را به راهنمایی و دلالت ظاهر خود آیات معنا و تفسیر کند، نه با آرا و عقاید شخصی و کشش های فکری و سلیقه ای. ۱۵

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

### هـ - تفسیر قرآن به قرآن

از جمله موارد مشترک میان البیان و المیزان، شیوه تفسیری مشابه مؤلفان بزرگوار این دو تفسیر گران قدر است. شیوه تفسیری که به اعتقاد علامه، همان شیوه پیامبر ﷺ و اهل بیت گرامش است، ۱۶ یعنی تفسیر قرآن به قرآن.

یکی از شاگردان مرحوم خوئی در مقدمه البیان درباره شیوه تفسیری ایشان می نویسد:

نکته دیگری که در این کتاب قابل توجه می باشد، این است که این کتاب یک روش جالب و اصیل، و یک سیر روشن و مستقیمی در تفسیر قرآن اتخاذ کرده است که آن روش، مفسران را از اکثر علوم و دانستنی های مقدماتی بی نیاز می کند. زیرا این قرآن است که اشعه های نافذ خود را بر مزارع علوم و دانش ها، یعنی به دل های افراد انسان می فرستد، و هر گونه علوم و معارف را در



آن پرورش می‌دهد. این علوم و معارف است که به قرآن نیازمند و محتاج هستند، بدون اینکه قرآن بدانها نیازمند باشد.

مؤلف عالی‌قدر، این روش اساسی را در مقدمه کتاب گوشزد نموده، و در تفسیر سوره حمد - که به عنوان نمونه در این مجلد آمده است - از همان روش استفاده کرده است. این روش همان تفسیر قرآن یا قرآن است که مفهوم آیات قرآن را از آیات دیگر آن، و بلکه مفهوم هر کلمه قرآنی از همان کلمه که در آیات دیگر به کار رفته است، استفاده می‌شود. مؤلف بزرگوار در این روش اختصاصی، به ظواهر آیات قرآن و به دلایل عقلی و روایات قطعی و با معتبر تکیه می‌کند. ۱۷

ایشان خود درباره شیوه تفسیری شان می‌نویسند:

ما معمولاً در تفسیر یک آیه، از مفهوم آیه دیگر استفاده می‌کنیم و خود قرآن را وسیله درک معانی قرآن قرار می‌دهیم. و در فهم و درک قرآن از قرآن یاری و راهنمایی می‌طلبیم و احادیث وارده را بر این روش و بر این درک خود، شاهد و مؤید می‌آوریم. ۱۸

در جایی دیگر در این زمینه می‌نویسد:

ما در این تفسیر به مباحث و موضوعاتی که مربوط به معانی قرآن می‌باشد، خواهیم پرداخت، و از مباحثی که مربوط به الفاظ و اعراب قرآن و علوم ادبی آن است، صرف نظر خواهیم نمود، زیرا علما و مفسران این‌گونه مباحث را در کتاب‌های متعددی آورده‌اند که به کتاب دیگری نیازی نیست. مانند شیخ طوسی در تبیان، طبرسی در مجمع البیان و زمخشری در کشاف. و ما نیز تنها در صورت لزوم به بعضی از نکات ادبی که مفسران از آن غفلت ورزیده‌اند، و یا به علت اهمیت موضوع، و ارتباط خاصی که با اصل بحث دارد خواهیم پرداخت. ۱۹

به اعتقاد ایشان مهم‌ترین وظیفه مفسر این است که:

آیات قرآن را به راهنمایی و دلالت ظاهر خود آیات معنا و تفسیر کند، نه با آرا و عقاید شخصی، و کشش‌های فکری و سلیقه‌ای. ۲۰

ایشان آنجا که درباره منابع تفسیر خویش سخن می‌گویند چنین آورده است:

تکیه‌گاه و سند ما در این تفسیر، عبارت است از ظواهر آیات قرآن مجید، محکامات و آیات صریح و روشن قرآن، روایاتی که در اثر تواتر و کثرت نقل، صحت آنها ثابت گردیده است و... ۲۱

اما مرحوم علامه طباطبایی درباره شیوه تفسیری خود با تفصیل بیشتری به شرح و توضیح پرداخته، در نقد شیوه تفسیری محدثان از جمله می‌نویسد:

خدای تعالی قرآن کریم خود را هدایت و نور و تبیان کل شیء معرفی کرده، آن وقت چگونه ممکن است چیزی که خودش نور است، به وسیله غیر خودش، یعنی قتاده و امثال او روشن



شود؟! چطور تصور دارد چیزی که هدایت است، خودش محتاج ابن عباس‌ها باشد تا او را هدایت کنند؟! و چگونه چیزی که خودش بیان هر چیز است، محتاج سدی‌ها باشد تا آن را بیان کنند؟! ۲۲  
و در جایی دیگر می‌نویسد:

\* مقایسه اجمالی میزان و البیان \*

فهمیدن حقایق قرآن و تشخیص مقاصد آن از راه اباحت علمی دو جور است، یکی اینکه ما در مسأله‌ای که قرآن متعرض آن است، بحثی علمی و یا فلسفی را آغاز کنیم و همچنان دنبال کنیم تا حق مطلب برایمان روشن و ثابت شود آن وقت بگوییم، آیه هم همین را می‌گوید. این روش هر چند که مورد پسند بحث‌های علمی و نظری است، و لکن قرآن آن را نمی‌پسندد. دوم اینکه برای فهم آن مسأله، و تشخیص مقصود آن آیه، از نظایر آن آیه کمک گرفته، منظور از آیه مورد نظر را به دست آوریم (آن‌گاه اگر بگوییم علم هم همین را می‌گوید عیبی ندارد.) این روشی است که می‌توان آن را تفسیر خواند. خود قرآن هم آن را می‌پسندد، چون قرآن خود را تبیان کل شیئی می‌داند. آن وقت چگونه ممکن است که بیان خودش نباشد؟ قرآن خود را هدایت مردم و بیّناتی از هدایت، و جدا سازنده حق از باطل معرفی نموده، می‌فرماید: **هدی للناس و بیّنات من الهدی و الفرقان**، (بقره، ۱۸۵/۲). آن وقت چطور ممکن است هدایت، بیّنه، فرقان و نورمردم در تمامی حوایج زندگی باشد، ولی در ضروری‌ترین حاجت‌شان که فهم خود قرآن است، نه هدایت باشد، نه تبیان، نه فرقان و نه نور؟! قرآن به تمام افرادی که در راه خدا مجاهدت می‌کنند مژده داده که ایشان را به راه‌های خود هدایت می‌کند و فرموده: **والذین جاهدوا فینا لنهذیّهم سیّلتنا**، (عنکبوت، ۲۱/۶۱). آن وقت در مهم‌ترین جهادشان که همانا فهم کلام پروردگارشان است، ایشان را هدایت نکند و به فرضیات علمی احواله کند؟ و چه جهادی اعظم از مجاهدت در فهم کتاب خدا، و چه سبیلی بهتر از سبیل قرآن، بشر را به سوی او هدایت می‌کند؟! این پیغمبر و این امامان اهل بیت **علیهم‌السلام**، طریقه‌شان در تعلیم و تفسیر قرآن کریم، به طوری که از احادیث تفسیری آنان بر می‌آید، همین طریقه‌ای است که ما بیان کردیم [یعنی تفسیر قرآن به قرآن]... و این یگانه راه مستقیم و روش بی‌نقص است که معلمین قرآن و هادیان آن، **ائممه‌علیهم‌السلام** پیموده‌اند. ما نیز به یاری خدای سبحان روش تفسیری خود را به همین گونه قرار می‌دهیم و از آیات قرآن در ضمن بیاناتی بحث می‌کنیم و به هیچ وجه بحثی نظری و فلسفی، و یا به فرضیه‌های علمی، یا مکاشفه‌های عرفانی تکیه نمی‌کنیم، و نیز در این تفسیر در جهات ادبی قرآن بیش از مقداری که در فهم معنا از اسلوب عربی محتاج به آن هستیم، و تا آن نکته را بیان نکنیم از اسلوب عربی کلام، آن معنا را نمی‌فهمیم، و مقدمه‌ای بدیهی، و یا عملی که فهم اشخاص در آن اختلاف ندارد، ذکر نمی‌کنیم. ۲۳



## و - قرآن و سنت

یکی دیگر از وجوه اشتراک دو تفسیر مذکور این است که در هر دو سعی شده است قرآن در جایگاه شایسته خویش، یعنی در مرتبه نخست قرار گیرد و سنت به عنوان شارح کتاب در مرتبه بعد از آن قرار گیرد. چنانکه مثلاً مرحوم خوئی به هنگام برشمردن منابع تفسیر خود ابتدا از ظواهر کتاب و محکومات آن یاد می‌کند و بعداً از روایات صحیح و احادیث قطعی نام می‌برد. ۲۴ ایشان همچنین با ذکر حدیث ثقلین چنین نتیجه می‌گیرند که:

اهل بیت رسول گرامی اسلامی علیهم السلام قرین و همدوش قرآن، و راهنمایان مردم به سوی آن، و آشناترین افراد به احکام قرآن می‌باشند. ۲۵

آنان به حقیقت و عظمت قرآن از همه آشناترند. و آنان‌اند که انسان را به ارزش و واقعیت قرآن رهبری می‌کنند. آنان‌اند که در فضیلت، قرین و همدوش قرآن، و در هدایت و رهبری سهیم و یاران آن هستند. ۲۶

پس چه بهتر که مفسر در همه موارد به آنان مراجعه کند و از افکار و راهنمایی‌های سودمندشان روشنی و الهام بگیرد.

با این همه، هرگز بر این اعتقاد نیست که فهم قرآن تنها در پرتو روایات امکان‌پذیر است. علاوه بر اینکه به صراحت بیان می‌کند که پاره‌ای احادیث ضعیف در زمینه‌های مختلف معارف قرآن راه پیدا کرده است که مفسر باید با هوشمندی تمام به نقد و رد این احادیث بپردازد. مثلاً در ذیل عنوان «احادیث جعلی در فضیلت قرائت قرآن» می‌نویسد:

در برابر این همه احادیث صحیح و اصیل، یک مشت روایاتی نیز از رویان دروغ‌ساز در فضیلت قرائت قرآن نقل شده است. این دروغ‌سازان، احادیثی را که درباره قرآن وارد شده است کم پنداشته، از پیش خود حدیث‌های دیگری نیز ساخته و بر آنها افزوده‌اند. احادیثی که نه از طرف خداست، و نه رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنها اطلاع دارد. این دروغ‌سازان عبارت‌اند از: ابوعصمت فرج بن ابی مریم مروزی، محمدبن عکاشه کرمانی و احمدبن عبدالله جویباری. اتفاقاً خود ابوعصمت به این حقیقت اعتراف کرده است. آنجا که از وی پرسیدند، چگونه توانستی درباره یک‌یک سوره‌های قرآن از عکرمه - که با وی هم‌زمان نبودی - حدیث نقل کنی که او نیز از ابن عباس گرفته باشد؟ در جواب گفت، چون دیدم مردم از قرآن اعراض نموده، به فقه ابوحنیفه و مغازی محمد بن اسحاق سرگرم شده‌اند، این حدیث‌ها را برای خدا از پیش خود ساخته، در اختیار مردم گذاشتم تا شاید که مسلمانان را به خواندن قرآن وادار و تشویق نمایم... ۲۷

از آنچه در این بحث اشاره شد دو نکته اساسی حاصل می‌شود: نخست بهره‌گیری از سنت



صحیح در فهم کلام خداوند در مرتبه بعد از قرآن. دیگری اکتفا نکردن به آنچه که از صحابه یا تابعان در تفسیر قرآن روایت شده.

هر چند مرحوم خوبی بر این دو نکته در تفسیر خود به اجمال اشاره کرده است؛ اما آنچه را که علامه طباطبایی در جای جای میزان بدان تأکید کرده است به مراتب بیش از آن مقداری است که در بیان آمده است.

در میزان هم مانند بیان ضمن نقل حدیث ثقلین به این نتیجه گیری معقول و منطقی می‌رسد که احادیث معصومین علیهم السلام پس از قرآن دومین منبع مهم و اساسی در فهم کتاب خداوند به شمار می‌آید. ۲۸ ایشان در زمینه شیوه تفسیری خویش می‌فرمایند:

در این تفسیر ابتدا به شرح آیات قرآن با استفاده از دیگر آیات اقدام شده است سپس در هر چند آیه بعد از تمام شدن بحث‌ها و بیانات تفسیری، بحث‌هایی متفرق از روایات قرار داده‌ایم، و در آن به آن مقدار که بر ایمان امکان داشت از روایات منقول از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین، هم از طرق عامه و هم خاصه ایراد نموده‌ایم اما آن روایاتی که از مفسران صحابه و تابعین چیزی نقل می‌کند، در این کتاب نقل نکرده‌ایم، برای اینکه صرف نظر از اینکه روایاتی است در هم و بر هم، کلام صحابه و تابعین [ذاتاً] حجیتی برای مسلمانان ندارد. ۲۹

در میزان مباحث روایی با بحث‌های تفسیری خلط نشده است، بلکه به صورت پژوهش‌های مستقلی - همان‌گونه که علامه به صراحت اشاره کرد - در پایان هر بحث از مباحث تفسیری قرار داده شد. در این بحث‌ها ضمن بهره‌گیری از روایات، به ارزیابی و سنجش احادیث، و عرضه آن به قرآن هم توجه خاص شده است، به گونه‌ای که بحث‌های روایی میزان، خود یک دوره نسبتاً کامل حدیث‌شناسی است. از آنجا که پرداختن به همه آنچه را که مرحوم علامه فرموده‌اند از حوصله این مقاله بیرون است، علاقه‌مندان را به کتاب «پژوهشی در علم الحدیث» تألیف نگارنده ارجاع می‌دهیم.

### ز - اعجاز قرآن

هم بیان و هم میزان به تفصیل به بحث اعجاز قرآن پرداختند و معجزه بودن قرآن و جهات اعجاز را از نظرگاه‌های مختلف بررسی کرده‌اند. مرحوم خوبی از صفحه ۵۷ تا صفحه ۱۸۸ بیان را به بحث درباره اعجاز قرآن اختصاص داده است و به تعبیر یکی از شاگردانش:

این کتاب، موضوعات و مباحث مهمی را درباره قرآن مورد رسیدگی قرار می‌دهد که مهم‌ترین

آنها اعجاز قرآن می‌باشد. زیرا اعجاز قرآن دلیل محکم و پشتوانه شکست‌ناپذیر و نیرومند اسلام



است که نبوت، خاتمیت و رسالت جهانی پیامبر اسلام ﷺ، حق بودن و جاودانی بودن آیین وی را ثابت و روشن نموده، سپهری شدن دوران ادیان و مذاهب دیگر و تمام شدن نبوت پیامبران گذشته را آشکار و برملا می‌سازد و همچنین به اشکالات و ایراداتی که از طرف دشمنان اسلام به اسلام عزیز متوجه می‌باشد پاسخ می‌گوید. این کتاب، اعجاز قرآن را از جنبه‌های مختلف علمی قرآن بیشتر مورد بحث و گفت و گو قرار می‌دهد تا جنبه‌های دیگر آن، زیرا معارف و علوم قرآن، احکام و قوانین آن، حقایق و نکات علمی، اسرار و رموزی از جهان آفرینش که در قرآن است، عظمت و موقعیت قرآن را بیش از اسلوب ادبی، فصاحت و بلاغت اعجاب‌انگیز قرآن نشان می‌دهد. ۳۰

در المیزان هم ذیل آیه ۲۳ سوره بقره مرحوم علامه طباطبایی به تفصیل به بحث و بررسی پیرامون معجزه بودن قرآن پرداخته است. ایشان در آغاز این بحث می‌نویسند:

قرآن کریم در آیه مورد بحث، و آیاتی که نقل کردیم، ادعا کرده است بر اینکه آیت و معجزه است، و استدلال کرده به اینکه اگر قبول ندارید مانند یک سوره از آن را بیاورید. این دعوی قرآن به حسب حقیقت به دو دعوی منحل می‌شود. یکی اینکه به طور کلی معجزه و خارق عادت وجود دارد، و دوم اینکه قرآن یکی از مصادیق آن است. معلوم است که اگر دعوی دوم ثابت شود، دعوی اولی هم ثابت شده، و به همین جهت قرآن کریم هم در مقام اثبات دعوی اولی برنیامده و تنها اکتفا به اثبات دعوی دوم کرده است، و اینکه خودش معجزه است و بر دعوی خود استدلال کرده به مسأله تحدی و تعجیز، و وقتی بشر نتوانست نظیر آن را بیاورد هر دو نتیجه را گرفت. ۳۱

### ح - تحریف ناپذیری قرآن

از دیگر وجوه مشترک میان البیان و المیزان، اعتقاد جزمی و قطعی به تحریف ناپذیری قرآن کریم است. اگر چه گروهی از اهل سنت سعی کرده‌اند که قول به تحریف را به شیعه نسبت دهند؛ ولی اجماع علمای امامیه، عقیده به تحریف ناپذیری قرآن است و نظر گروهی از حشویه یا برخی از محدثان، به هیچ وجه قابل اعتنا نیست. مرحوم خوبی از صفحه ۲۷۵ تا صفحه ۳۳۲ کتاب خود متعرض این بحث شده و به شکلی مستدل و منطقی تحریف ناپذیر بودن قرآن را به اثبات رسانیده است. به اعتقاد ایشان تاریخ جمع قرآن کریم آن گونه روشن و دقیق است که نه از ناحیه دشمنان و مخالفان امکان تحریف قرآن وجود داشته است و نه از سوی خلفا و حاکمان انگیزه‌ای برای این کار مترتب بوده است. ایشان در بحث «عقیده مسلمانان در تحریف قرآن» می‌نویسند:

معروف و مشهور میان تمام مسلمانان این است که تحریف به معنای اخیر - یعنی کم شدن



و افتادن قسمتی از آیات در قرآن واقع نگردیده، و قرآنی که فعلاً در دست ما است مجموع همان قرآنی است که بر پیامبر ﷺ نازل شده است. ۳۲

آن گاه به نقل سخنان بزرگان شیعه، از شیخ صدوق گرفته تا قاضی نورالله شوشتری، می پردازد که همگی بر این عقیده اند که قرآن تحریف نشده است. سپس می افزاید:

می توان گفت که، تمام دانشمندان و علمای شیعه که درباره امامت کتابی تألیف کرده اند، همان نظریه و عقیده به عدم تحریف را داشته اند... و خلاصه اینکه نظریه مشهور در میان دانشمندان و محققان شیعه همان نظریه عدم تحریف است، بلکه این نظریه مورد اتفاق در میان آنان می باشد. ۳۳

علامه طباطبایی نیز این بحث را به گونه مفصل و مستوفی در تفسیر آیه نهم سوره حجر بررسی کرده و مصونیت قرآن از تحریف را به هر شکل ممکن متفی می داند و می نویسد:

پس آیه شریفه دلالت بر مصونیت قرآن از تحریف نیز می کند، چه تحریف به معنای دست برد در آن به زیاد کردن، و چه به کم کردن، و چه به جابجا نمودن. چون [قرآن] ذکر خداست، و همان طور که خود خدای تعالی الی الابد هست، ذکرش نیز هست. ۳۴

آن گاه ذیل عنوان «گفتاری در چند فصل در مصونیت قرآن از تحریف»، مفصلاً به بحث و بررسی درباره این موضوع می پردازد. ایشان نیز همانند مرحوم آیت الله العظمی خویی<sup>۳۵</sup> عقیده به تحریف را به «عده ای از محدثان شیعه و حشویه و جماعتی از محدثان اهل سنت»<sup>۳۶</sup> نسبت می دهد که به قول و گفتار آنان هیچ اعتنایی نیست و نظر صحیح و منطقی که با دلایل متعدد اثبات می شود و علمای فریقین بر آن اتفاق نظر دارند عقیده به تحریف ناپذیری قرآن است.

### ط - مسأله نسخ

از نکات جالب مشابهت و هماهنگی میزان و بیان، عقیده مؤلفان بزرگوار هر دو تفسیر به نسخ شماری اندک از آیات قرآن است. این محدودیت آیات منسوخ در نظر مرحوم خویی تا آن اندازه اندک است که حتی به تعداد انگشتان یک دست هم نمی رسد. به اعتقاد ایشان در اصل وقوع نسخ نباید تردید داشت:

در میان مسلمانان در مورد وقوع نسخ اختلافی نیست، زیرا بیشتر احکام شرایع و ادیان گذشته با احکام دین مقدس اسلام نسخ گردیده است. و همچنین در خود دین اسلام نیز قسمتی از احکام نسخ شده و به جای آنها احکام دیگری وضع گردیده است. مثلاً قرآن کریم به نسخ شدن حکم نخستین قبله که پیامبر ﷺ و مسلمانان قبلاً به سوی آن نماز می خواندند، تصریح می کند، و





نسخ در این گونه موارد، مورد قبول تمام مسلمانان می باشد. ۳۷

آنچه به شدت مورد انکار ایشان قرار گرفته است اعتقاد به نسخ شمار زیادی از آیات قرآن است که موجب می شود بخش زیادی از آیات قرآن به صورت تعطیل درآید. در آغاز بحث نسخ که تقریباً نیمی از جلد دوم را شامل می شود چنین آمده است:

در کتب تفسیر و غیر تفسیر، بسیار معمول و متعارف است و می نویسند که قسمتی از آیات قرآن نسخ گردیده است و ابوبکر نحاس در کتاب خود «الناسخ والمنسوخ» تعداد این گونه آیات را به ۱۲۸ رسانیده است.

ما این فصل را در این کتاب باز می کنیم و مسأله نسخ و آیات به اصطلاح نسخ شده را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم تا شاید ثابت و روشن شود که هیچ یک از آن آیات نسخ نگردیده است، کجا رسد که نسخ به همه آنها راه یابد. این فصل، قسمت معظم و مهمی از آیات قرآن را که به صورت تعطیل در آمده است از صورت تعطیلی در می آورد، و این ثروت عظیم را به نفع مسلمانان به جریان می اندازد تا شاید خدمتی به پیشگاه قرآن گردد.

ما در اینجا از مجموع آیات به اصطلاح نسخ شده تنها به سی و شش آیه اکتفا می کنیم. زیرا این آیات سی و ششگانه بیش از آیات دیگر به بحث و بررسی نیازمند است. اگر توانستیم عدم نسخ را در این آیات ثابت و روشن کنیم، وضع آیات دیگر، به خودی خود روشن خواهد گردید. ۳۸ آن گاه به تفصیل، به بررسی آیات مذکور می پردازد، و جوانب مختلف مباحث مطرح شده را با دقت و موشکافی عمیق تجزیه و تحلیل می کند. همان گونه که اشاره شد تنها دوسه مورد از آیات منسوخ را قبول دارند.

علامه طباطبایی هم در این زمینه با مؤلف فقید البیان هم عقیده است. به اعتقاد ایشان «در قرآن کریم ناسخ و منسوخ هست» ۳۹ و «در وجود نسخ بین خود آیات قرآن نمی توان شک کرد.» ۴۰ اما علی رغم پذیرش اصل وقوع نسخ از سوی علامه، مبالغه در آیات منسوخ را هرگز نمی پذیرد و از میان حدود پنجاه آیه ای که متعرض بحث نسخ در آنها شده، تنها شش آیه را در زمره منسوخ ها به حساب می آورد، و در باقی موارد، همانند البیان پس از بحث و بررسی دقیق، عدم نسخ آیات را اثبات می کند. به عنوان نمونه به یک مورد اشاره می کنیم:

در بحث روایی ذیل آیه ۲۸۴ سوره بقره: «لله ما فی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوهو یحاسبکم به الله»، روایتی از صحیح مسلم به نقل از ابوهریره آورده است که این آیه به آیه ۲۸۶ همین سوره «لا یكلف الله نفساً الا و سعها» نسخ گردیده است. آن گاه می نویسد: سیوطی نیز در «الدر المنثور» این روایت را از ابوهریره و ابن عباس نقل کرده است و



دیگران از ابن مسعود و عایشه روایت کرده اند، اما به دلایل ذیل پذیرش نسخ آیه غیر قابل قبول است: اولاً خلاف ظاهر آیه است؛ ثانیاً مشتمل بر جواز تکلیف ما لا یطاق است که عقل در بطلان آن تردیدی ندارد؛ ثالثاً آیه «لا یکلف الله نفساً الا وسعها» به هیچ وجه زمینه ناسخ بودن را ندارد؛ رابعاً آیه دوم هیچ نظری به خطورات نفسانی که در آیه اول آمده، ندارد. و اگر ناسخ بود حداقل باید اشاره ای به مورد نسخ در خود داشته باشد؛ خامساً این روایت با یک سلسله روایات دیگری که نسخ در آیه را مردود اعلام کرده است در تعارض است و در نتیجه از اعتبار ساقط می شود. ۴۱

### ی - حجیت ظواهر قرآن

یکی دیگر از مباحث مورد اتفاق میان دو تفسیر مذکور، بحث حجیت ظواهر کلام خداوند است. مرحوم خوئی در البیان در این باره می فرماید:

قرآن کتابی است که ظاهر آن ساده و برای عموم مردمی که با زبان عربی آشنایی دارند، قابل فهم و قابل درک است، و آنچه که مانند گفت و گوهای معمولی و عرفی از ظاهر قرآن فهمیده می شود معمولاً هدف و منظور پروردگار بوده و قابل عمل و اعتماد می باشد. و در موقع احتجاج و استدلال و به دست آوردن احکام و وظایف اخلاقی و امثال آن می توان مستقلاً به همان معانی که از ظاهر آیات قرآن استفاده می شود تکیه نمود و آن را مورد عمل، و یا دلیل و مدرک قرار داد. مدرک قرار دادن معنای ظاهری قرآن را حجیت ظواهر قرآن، می نامند.

این است که می گوئیم، ظواهر قرآن حجیت و مدرکیت دارد، و ما می توانیم در موارد مختلف به معناهای ظاهری آن تکیه نموده آن را مستقلاً مورد عمل قرار دهیم، و در گفتار و نظریات و استدلال های خویش به آن تمسک جوئیم، زیرا ظواهر قرآن برای عموم مردم حجت و مدرک می باشد. برای این گفتار و نظریه درباره قرآن دلایل فراوانی هست که اینک قسمتی از آنها را در اینجا می آوریم. ۴۲

آن گاه به تفصیل به ذکر ادله خویش می پردازد که به طور خلاصه چنین است:

اولاً قرآن کتاب مردم و همگانی است، پس باید همگان آن را بفهمند؛ ثانیاً قرآن سند نبوت پیامبر گرامی اسلام ﷺ است و همه مردم را به مبارزه دعوت کرده است. نتیجه چنین گفتاری حجیت ظواهر قرآن است؛ ثالثاً پیامبر ﷺ در روایت ثقلین که فریقین آن را نقل کرده اند همگان را به تمسک به دو امانت سنگین فرا خوانده است و این یعنی حجت بودن ظاهر قرآن؛ رابعاً در احادیث فراوانی، قرآن معیار و ملاک سنجش و ارزیابی احادیث قرار گرفته است؛ خامساً



ائمه علیهم السلام در بسیاری موارد به ظواهر قرآن احتجاج و استدلال کرده‌اند و در پاره‌ای موارد با تکیه بر ظاهر قرآن، احکامی استخراج کرده‌اند که مجموعه همه موارد، حاکی از حجت بودن ظواهر قرآن است و در آن تردیدی نیست. ۴۳

اما مرحوم علامه طباطبایی اگر چه شاید به دلیل وضوح و روشنی بحث، مبحث ویژه‌ای را به این موضوع اختصاص نداده است؛ ولی در موارد عدیده‌ای به اشاره یا تصریح، حجت بودن ظواهر قرآن، و حتی ظواهر کلام معصومین علیهم السلام را پذیرفته و آن را طبیعی دانسته‌اند. مثلاً در بحث روای ذیل آیه ۱۱۵ سوره بقره از جمله چنین آورده‌اند:

این را هم باید دانست که اگر آن طور که باید و شاید اخبا ائمه اهل بیت را در مورد عام و خاص، و مطلق و مقید قرآن دقیقاً مورد مطالعه قرار دهیم، به موارد بسیاری برخوردیم خورد که از عام آن یک قسم حکم استفاده می‌شود، و از همان عام به ضمیمه مخصوص حکمی دیگر استفاده می‌شود. مثلاً از عام آن در غالب موارد، استحباب، و از خاصش وجوب فهمیده می‌شود. و همچنین آنجا که دلیل نهی دارد از عامش کراهت و از خاصش حرمت و همچنین از مطلق قرآن حکمی و از مقیدش حکمی دیگر استفاده می‌شود. و این خود یکی از کلیدهای اصلی تفسیر در اخباری است که از آن حضرات نقل شده، و مدار عدّه بی شماری از احادیث آن بزرگواران بر همین معنا است. و با در نظر داشتن آن شما خواننده می‌توانی در معارف قرآنی دو قاعده استخراج کنی،

اول اینکه هر جمله از جملات قرآنی به تنهایی حقیقتی را می‌فهماند، و با هر یک از قیودی که دارد از حقیقتی دیگر خبر می‌دهد. حقیقتی ثابت و لایتغیر، و یا حکمی ثابت از احکام را، مانند آیه شریفه: **قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرْمٌ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ**، (انعام، ۹۱/۶) که چهار معنا از آن استفاده می‌شود. معنای اول از جمله: **قُلِ اللَّهُ**. و معنای دوم از جمله: **قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرْمٌ**. و معنای سوم از جمله: **قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرْمٌ فِی خَوْضِهِمْ**، و معنای چهارم از جملات: **قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرْمٌ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ**، که تفصیل آن در تفسیر خود آیه می‌آید، ان شاء الله. و شما می‌توانید نظیر این جریان را تا آنجا که ممکن است همه جا رعایت کنید... ۴۴

همچنین در پاسخ کسانی که با استناد به حدیث ثقلین حجیت ظواهر قرآن را انکار می‌کنند می‌فرماید:

«این حدیث نمی‌خواهد حجیت ظاهر قرآن را باطل نموده، آن را منحصر در ظاهر بیان اهل بیت علیهم السلام کند. چگونه ممکن است چنین چیزی منظور باشد، با اینکه در متن همین حدیث فرموده: «قرآن و عترت هرگز از هم جدا نمی‌شوند». و با این بیان می‌خواهد قرآن و عترت را با هم حجت کند. پس این حدیث به ما می‌گوید قرآن بر معانی خود دلالت دارد، و معارف الهی را کشف



می‌کند. و اهل بیت علیهم‌السلام، ما را به طریق این دلالت هدایت نموده، به سوی اغراض و مقاصد قرآن راهنمایی می‌کنند. ۴۵

و سرانجام اینکه در همین بحث و در پاسخ جماعتی دیگر می‌نویسد:

ما در سابق هم گفتیم که آیات قرآن، عموم افراد بشر از کافر و مؤمن، از آنان که عصر رسول خدا ﷺ را درک کردند، و آنان را که درک نکردند دعوت می‌کند به اینکه پیرامون قرآن تعقل و تأمل کنند. در بین آن آیات، خصوصاً آیه «**أفلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً**» (نساء، ۸۲/۴) دلالت روشنی دارد بر اینکه معارف قرآن، معارفی است که هر دانشمندی با تدبر و بحث پیرامون آن می‌تواند آن را درک کند. پس حق مطلب این است که راه به سوی فهم قرآن به روی کسی بسته نیست، و خود بیان الهی و ذکر حکیم، بهترین راه برای فهم خودش می‌باشد. ۴۶

### س - محکم و متشابه

این بحث در بیان به اجمال و اختصار مطرح شده است. شاید اگر این تفسیر ادامه پیدا می‌کرد، و به آیه هفتم سوره آل عمران می‌رسید با تفصیل بیشتری به این مبحث توجه می‌شد. همان گونه که در المیزان چنین است و مرحوم علامه ذیل عنوان «بحث تفصیلی پیرامون محکم و متشابه و تأویل» صفحات فراوانی را به بحث و بررسی پیرامون این علم از علوم قرآنی اختصاص داده است. ۴۷

در تعریف متشابه در البیان پس از ذکر آیه «**منه آیات محکمات هن ام الكتاب و اخر متشابهات...**» (آل عمران، ۷/۳) چنین آمده است:

معنای کلمه «متشابه» واضح و روشن است. هیچ‌گونه تشابه و اجمالی در معنای آن نیست. «متشابه» لفظی را می‌گویند که دارای دو معنا و یا بیشتر از دو معنا باشد، و همه این معانی هم نسبت به آن لفظ در یک درجه بوده باشند، به طوری که وقتی آن لفظ گفته می‌شود و هر یک از آن معناها یکسان و بدون تفاوت به ذهن شنونده تبادر و سبقت کند، در اینجا است که باید توقف شود و هیچ یک از آن معناها انتخاب نگردد تا آن‌گاه که قرینه و شاهی به دست آید و مقصود گوینده را معین و روشن سازد. ۴۸

در المیزان - همان گونه که اشاره شد - این بحث با تفصیل بسیار بررسی شده است. در آغاز این بحث، علامه ذیل عنوان «گفتار در مسأله محکم و متشابه» می‌نویسد:

کلمه «محکم» اسم مفعول از باب افعال (احکام) است، و کلمه «متشابه» اسم فاعل از باب

تفاعل (تشابه) است. و احکام و تشابه، از الفاظی است که معنایش در لغت روشن است. خدای متعال یک جا همه قرآن را «محکم» خوانده و فرموده: «کتاب احکام آیات» (هود، ۱/۱۱) و در جای دیگر همه اش را «متشابه» خوانده و فرموده: «کتاباً متشابهاً معانی» (زمر، ۲۱/۲۲). منظور از احکام آن، این است که تمامی آن دارای نظم منقن و بیانی قاطع و محکم است. و منظور از تشابه آن این است که همه آیاتش از نظر نظم و بیان، و داشتن نهایت درجه اتقان و نداشتن هیچ نقطه ضعف، شبیه به هم هستند. و چون به حکم آن دو آیه همه قرآن محکم و همه اش متشابه است، لذا در آیه مورد بحث ما که آیات را به دو قسم محکم و متشابه تقسیم کرده، و فرموده بعضی از آیاتش محکم و متشابه است می فهمیم منظور از این محکم و متشابه به غیر آن محکم و متشابه است. پس جا دارد در معنای محکم و متشابه در این آیه بحث شود تا ببینیم منظور از آن چیست؟ و کدام دسته از آیات به آن معنا محکم و کدام به این معنا متشابه است؟ و در معنای آن مفسران متجاوز از ده قول دارند. ۴۹

آن گاه به طور مشروح و مستوفی به بحث و بررسی و احياناً نقد پاره ای از این اقوال می پردازد.

### جمع و تدوین قرآن

از آنچه تاکنون اشاره شد، میزان توافق و هماهنگی المیزان و البیان را در بسیاری از مباحث تفسیری و علوم قرآنی به خوبی آشکار می سازد. اما علی رغم این وجوه مشترک، در پاره ای موارد، از جمله در بحث جمع قرآن، اختلاف نظر اساسی و روشنی به چشم می خورد که نیازمند بحث و بررسی جدی و عمیق است.

مؤلف البیان با ذکر دلایل متعدد در صدد اثبات این نکته است که جمع و تدوین قرآن و مصحف سازی آن در زمان حیات پیامبر ﷺ و به شکل کنونی اش انجام گرفته است. در حالی که مؤلف المیزان بر این باور است که اگر چه قرآن تماماً در زمان پیامبر ﷺ به نگارش درآمد؛ اما جمع و گردآوری آن به شکل امروزی، امری است که پس از رحلت پیامبر ﷺ و در زمان خلفا به انجام رسیده است.

به عقیده مرحوم خوبی:

نسبت دادن جمع آوری قرآن به خلفا و دوران بعد از پیامبر ﷺ یک امر موهوم و پندار غلط و

بی اساس است که با قرآن، سنت، اجماع و عقل مخالف می باشد. ۵۰

و با اهتمام فوق العاده ای که پیامبر ﷺ و مسلمانان به قرآن داشته اند نمی توان پذیرفت که جمع قرآن تا زمان ابوبکر به تأخیر افتاد و او با شهادت دو نفر و نظارت آنها به جمع آوری قرآن



پرداخت؛<sup>۵۱</sup> بلکه این امر از مواردی است که پیامبر ﷺ شخصاً در زمان حیات خود موفق به انجام آن شده‌اند. ۵۲

اما بر خلاف این عقیده، علامه طباطبایی به مناسبت بحث مفصلی که در ذیل آیه نهم سوره حجر در زمینه تحریف ناپذیری قرآن مطرح کرده‌اند، درباره جمع قرآن نیز به اظهار نظر پرداخته و پس از ذکر بیش از ده روایت از روایات معروفی که در کتب اهل سنت در اثبات جمع قرآن در زمان ابوبکر آمده است چنین آورده‌اند:

به طور مسلم جمع آوری قرآن به صورت یک کتاب بعد از درگذشت رسول خدا ﷺ اتفاق افتاده

[است]. ۵۳

آن‌گاه پس از نقل چند روایت مبنی بر اینکه برخی صحابه در زمان پیامبر ﷺ قرآن را جمع آوری کردند، به نقد و توجیه آنها می‌پردازد و می‌نویسد:

نهایت چیزی که این روایات بر آن دلالت دارد این است که نامبردگان در عهد رسول خدا ﷺ سوره‌ها و آیه‌های قرآن را جمع کرده بودند، و اما اینکه عنایت داشته بودند که همه قرآن را به ترتیب سوره و آیه‌هایی که امروز در دست ما است، و یا به ترتیب دیگری جمع کرده باشند دلالت ندارد. آری، این طور جمع کردن تنها و برای اولین بار در زمان ابوبکر باب شده است. بعد از آنکه تدوین و جمع آوری قرآن در زمان ابوبکر شروع شد، در نتیجه ادامه این کار، قرآن‌های مختلفی و قرائت‌های زیادی به وجود آمد و لذا عثمان برای بار دوم به جمع آوری آن پرداخت. ۵۴

همچنین پس از نقل یک دسته دیگر از روایات در این باب می‌نویسد:

از مجموع آنها بر می‌آید که جمع آوری قرآن در نوبت اول [در زمان ابوبکر] عبارت بوده از جمع آوری سوره‌ها که یا بر شاخه‌های نخل و یا در سنگ‌های سفید و نازک و یا کتف‌های گوسفند و غیر آن و یا در پوست و رقع‌ها نوشته شده بود، و پیوستن آیه‌هایی که نازل شده و هر کدام در دست کسی بوده به سوره‌هایی که مناسب آن بوده است.

و اما جمع در نوبت دوم یعنی جمع در زمان عثمان، عبارت بوده از اینکه جمع اول را که آن روز

دچار تعارض نسخه‌ها و اختلاف قرائت‌ها شده بود به یک جمع منحصر کردند. ۵۵

ایشان این عقیده را نه تنها در میزان، بلکه در برخی دیگر از نوشته‌هایشان نیز با صراحت بیان

کرده‌اند. چنانچه مثلاً در کتاب مختصر اما بسیار مفید «قرآن در اسلام» می‌نویسند:

پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ، علی ﷺ که به نص قطعی و تصدیق پیغمبر اکرم ﷺ از همه مردم به قرآن مجید آشنا تر بود، در خانه خود به انزوا پرداخت و قرآن مجید را به ترتیب نزول در یک مصحف جمع فرمود. و هنوز ۱ ماه از رحلت نگذشته بود که فراغت یافت و مصحفی که نوشته بود به شتری بار کرده پیش مردم آورده نشان داد،<sup>۵۶</sup> و پس از یک سال و خورده‌ای که از رحلت گذشته بود

جنگ پیامه درگرفت، و در این جنگ هفتاد نفر از قراء کشته شدند. مقام خلافت از ترس اینکه ممکن است جنگ دیگری برای مسلمانان پیش آمد کند و بقیه قراء کشته شوند، و در اثر از بین رفتن حمله قرآن خود قرآن از بین برود به فکر افتاد که سوره و آیات قرآنی را در یک مصحف جمع آوری کند. به دستور مقام خلافت، جماعتی از قراء صحابه با تصدی مستقیم زیدبن ثابت صحابی، سوره و آیات قرآنی را از الواح و سَعَف و کتفها که در خانه پیامبر اکرم ﷺ به خط کتاب وحی یا پیش قراء صحابه بود جمع آوری کرده، در یک مصحف قرار دادند و نسخه‌هایی از آن به اطراف و اکناف فرستاده شد. ۵۷

در پایان این بحث باید اضافه کرد که با نگاهی اجمالی به دلایل و شواهد این دو تفسیر در زمینه جمع قرآن، به نظر می‌رسد عقیده مرحوم طباطبایی به واقعیت نزدیک‌تر باشد. زیرا مؤلف البیان ظاهراً دو نکته حفظ و نگارش قرآن در زمان پیامبر ﷺ و جمع و تدوین آن در یک مصحف را یکی فرض کرده و بر این اساس اعتقاد پیدا کرده است که مصحف سازی هم در زمان حیات پیامبر ﷺ انجام گرفته است. حال آنکه آنچه از تاریخ قطعی به دست می‌آید این است که تدوین قرآن در یک مصحف پس از رحلت آن حضرت صورت گرفته است.

### پایان سخن

در خاتمه مقاله بد نیست به این نکته هم اشاره شود که از تفسیر همان یک سوره‌ای که در البیان آمده چنین استنباط می‌شود که شیوه تفسیری مرحوم خوبی بر این منوال بود که در آغاز بحث پیرامون هر سوره، ابتدا به محل نزول آن توجه داشت و در این زمینه هم مانند المیزان سعی داشت قبل از رجوع به روایات در تعیین مکی یا مدنی بودن سوره، از قراین و شواهد موجود در همان سوره این نکته را به دست آورد. پس از آن درباره فضیلت سوره مورد نظر به تحقیق می‌پردازد. در ادامه، بحث از تعداد آیات آن سوره را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ و تحت عنوان «هدف سوره» شبیه آنچه در المیزان ذیل عنوان «بیان» آمده، شرح و توضیح هدف یا اهداف مورد نظر سوره اقدام می‌کند. بعد از این مقدمات به تفسیر تک تک آیات می‌پردازد و در آغاز تفسیر، به شرح لغت و مفردات، و یا ترکیب‌ها و جملات می‌پردازد و از اعراب و حرکات، و کیفیت قرائات سخن می‌گوید. و سرانجام به تفسیر آیه اقدام می‌کند. البته در بحث از واژه‌ها یا اعراب و قرائات - همان گونه که در آغاز بحث بدان اشاره کرد - هر جا که ضرورت اقتضا کند بدان می‌پردازد.

در پایان از خدای بزرگ برای روح بلند این دو فقید سعید، علو درجات، و رضوان و غفران الهی طلب می‌کنیم.



۱. مجله نور علم، شماره ۴۷، ص ۷۰.
۲. حق و باطل / ۹۰.
۳. این نکته نیز جالب توجه است که آن دو مرحوم در دوران تحصیل با هم مباحثه می کردند. البته این مباحثات بیشتر مربوط به فقه و اصول است؛ اما اگر جهاتی دیگر، نظیر تفسیر را هم شامل شود شاید بعید نباشد. مجله نور علم، ش ۴۷، ص ۵۸.
۴. بیان در علوم و مسایل کلی قرآن، ۲۸/۱.
۵. همان، ۲۸/۱-۳۰.
۶. بررسی های اسلامی / ۸.
۷. المیزان، ۱۶، ۱۵/۱.
۸. یادنامه علامه طباطبائی / ۱۷۴.
۹. همان، ۲۹، ۲۸/۱.
۱۰. المیزان، ۷/۱.
۱۱. یادنامه علامه طباطبائی / ۱۹۶، ۱۹۷.
۱۲. بیان در علوم و مسایل کلی قرآن، ۲۹/۱.
۱۳. المیزان، ۹-۷/۱.
۱۴. همان / ۹-۱۲.
۱۵. بیان در علوم و مسایل کلی قرآن، ۲۹/۱.
۱۶. المیزان، ۱۹/۱. به عقیده ایشان شیوه تفسیری قرآن به قرآن «طریقه جدیدی نیست؛ بلکه قدیمی ترین طریقه ای است که در فن تفسیر سلوک شده و طریقه معلمین تفسیر -سلام الله علیهم- است.» المیزان، ۲۱/۱.
۱۷. بیان در علوم و مسایل کلی قرآن، ۱۷/۱.
۱۸. همان / ۳۱.
۱۹. همان / ۳۰.
۲۰. همان / ۲۹.
۲۱. همان / ۳۰.
۲۲. المیزان، ۱۰/۱.
۲۳. همان / ۱۷-۲۰. نیز بنگرید: قرآن در اسلام / ۷۸-۷۴.
۲۴. بیان در علوم و مسایل کلی قرآن، ۳۱، ۳۰/۱.
۲۵. همان / ۳۷.
۲۶. همان.
۲۷. همان / ۵۱، ۵۲.
۲۸. المیزان، ۱۹، ۱۸/۱.
۲۹. همان / ۲۱.
۳۰. بیان در علوم و مسایل کلی قرآن، ۱۲-۱۳.
۳۱. المیزان، ۹۳/۱.
۳۲. بیان در علوم و مسایل کلی قرآن، ۲۸۱/۱.
۳۳. همان / ۲۸۲.
۳۴. المیزان، ۱۲/۱۴۶.
۳۵. به عقیده ایشان «تنها عده ای از محدثان شیعه، و عده ای نیز از علمای اهل سنت نظریه وقوع تحریف را پذیرفته اند.» که به هیچ وجه نباید به سخنان و اقوال آنان توجه کرد. (بیان در علوم و مسایل کلی قرآن، ۱/ ۲۸۲).
۳۶. المیزان، ۱۲/۱۵۷.
۳۷. بیان در علوم و مسایل کلی قرآن، ۱۷/۲، ۱۸.
۳۸. همان / ۷.
۳۹. المیزان، ۱۵/۳۰۳.
۴۰. همان، ۲۱۹/۱۰.
۴۱. همان، ۶۱۱/۲، ۶۱۲.
۴۲. بیان در علوم و مسایل کلی قرآن، ۱/۳۶۷.
۴۳. همان / ۳۶۷-۳۷۲.
۴۴. المیزان، ۱/۳۹۲.
۴۵. همان، ۳/۱۴۳.
۴۶. همان / ۱۳۰-۱۳۳.
۴۷. این موضوع از صفحه ۴۹ جلد سوم ترجمه المیزان آغاز می شود و تا صفحه ۱۳۵ ادامه دارد.
۴۸. بیان در علوم و مسایل کلی قرآن، ۱/۳۸۰.
۴۹. المیزان، ۳/۴۹، ۵۰.
۵۰. بیان در علوم و مسایل کلی قرآن، ۱/۳۶۲.
۵۱. همان / ۳۵۹.
۵۲. همان / ۳۵۰-۳۶۳.
۵۳. المیزان، ۱۲/۱۷۵.
۵۴. همان / ۱۷۵، ۱۷۶.
۵۵. همان / ۱۸۰.
۵۶. درباره این مصحف و اینکه علی علیه السلام اولین جامع قرآن پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله است در صفحات ۱۶۸ و ۱۶۹ جلد دوازدهم المیزان سخن گفته است.
۵۷. قرآن در اسلام / ۱۶۲، ۱۶۳.

